

ن - پایش

با تمنیات نیک حضور مسولین سایت های هود و راه ما ، نوشته حاضر را جهت نشر خدمت شما ارسال داشتیم

## مسایل و پروبلم های پروسه ای عبور از بحران

### مدخل:

**تعریف هدف :** بحران افغانستان را اگر پیچیده ترین معضله قرن بنامیم مبالغه نکرده ایم . عوامل و فکتور های متفاوت و مختلف در عقب این وضعیت قرار دارند، که محور آنرا « منافع » متضاد و کثیرالابعاد نیروهای حاضر در صحنه تشکیل میدهد . حضور نظامی و استخباراتی بیشتر از چهل کشور جهان که به ظاهر برای امر واحدی (مبارزه با تروریسم ) متحد گردیده اند با توجه به منافع متفاوت و جداگانه شان ابعاد خارجی بحران را نسبت به ابعاد داخلی آن پیچیده تر ساخته است درین پروسه از بازی های اوپراتیفی استخباراتی گرفته تا نمایش قدرت نظامی و زور گویی « هفت خوان رستم » را در روی راه حل معضله گسترده است . رقابت مراکز منطوقی و جهانی قدرت و خواستهای سالم و نا سالم آن ها کار را به جایی رسانیده که نه تنها استقلال اراده بلکه هویت افغانستان را بمتابه یک کشور علاموجود زیر سؤال قرار داده است .

موجز اینکه نیروها و تمایلات متخاصم با اهداف متفاوت، متضاد و کثیرالابعاد در یک مجموعه متناقض مشترکاً وضعیت سیاسی ، اجتماعی و نظامی را بوجود آورده است که بحران افغانستان نام گرفت . این وضعیت هم خاستگاه عینی داخلی دارد، و هم جریانات تحمیلی که ریشه در تمایلات و منافع غیر افغانی دارند بر آن مؤثر و در آن حضور دارند و سبب بروز عوارض متعدد گردیده طوریکه اقدام برای رفع یک عارضه منجر به تحریک عوارض دیگر میگردد ، برای همین هم است که هر راه حل نا سنجیده و خودمحور به التهاب جدید می انجامد و هر تلاش به بن بست می رسد .. کوشش در شناخت بحران و راه های نجات از شر آن هدف این نوشته است . این نوشته نسخه و طرح کامل برای رفع بحران نیست ، بلکه کوششی است برای ارائه برخی نظریات در مورد نیل به هدف مذکور .

\*\*\*\*\*

از جناب حامد کرزی نقل میکنند که گفته است « دوسال پیش یک فاسد بلند پایه اداری را محاکمه می کردیم ، آمریکا اجازه نداد و گفتند که احاطه قرار گاه های نظامی ما را همین شخص امنیت میگیرد . « (۱) - این نمونه کوچک ولی روشن برداشت نیروهای حاضر در صحنه از مسئله « منافع » و استقلال اراده دولت است . « تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل .» و همین مسئله دولت ، مخصوصاً در شرایط و محیط مورد بحث ما یکی از اساسی ترین و مهم ترین مسایل مطرح و اثر گزار بر پروسه و سمتگیری حرکت است .

افغانستان میخواهد در صلح و ثبات زنده گی نماید و جامعه روبه رشد داشته باشد تا در صلح و ثبات سیاسی به انکشاف و ترقی برسد . متأسفانه از سالیان متمادی بدینسو در پاسخ به این خواستهایش ، با نخستین گامهای عملی دستان سیاه حوادث گریبانگیرش گردیده است این داستان ، چنان که ادعا می شود مربوط به امروز و امروزیان و این شخص و آن شخص نیست این در واقع داستان نبرد ارتجاع و ارتقا از دیروز تا هنوز است ، سالهاست «کاتب تقدیر» قسمت ماتر ابارنگ بحران و فاجعه مینویسد و کاتب تحریر آنرا ثبت تاریخ میکند.

«تیغی» که شاهرگ حیاتی جنبش اماتی را برید ، همان «تیغ» مشروطه خواهان را زخم کاری زد همین تیغ در دست جلال نو از نیام برآمد تا با دهه دموکراسی تصفیه حساب نماید و در جنگ فرسایشی با تفکر دموکراسی و تحول طلبی و ترقیخواهی استعمال گردید ، دولت جمهوری افغانستان با همین « تیغ » ساقط ساخته شد، چنین هم شد که بر سر تقسیم قدرت، سیاف بر راکت چی تاخت و توپچی بر هردو ، و درین میان

مردم از هستی و زنده گی ساقط شدند. و اینک همان تیغ ( بنیاد گرایی مذهبی ) بر فراز سر اقدام‌های نیم بند ترقیخواهی و دموکراسی طلبی موجود چون اجل معلق در انتظار خروج نظامیان خارجی از افغانستان صبر راپیشه کرده است

یک نگاه گذرا به گذشته نشان میدهد که همین پروژه های استخبارات خارجی در قالب بنیاد گرایی مذهبی بود که بارها درین کشور بحران آفرید و برای نسلهای متمادی استبداد ، تحجر و عقیمانده گی را بر سرنوشت کشور مسلط ساخت . سرنوشت حکومت شاه امان الله یکی از نمونه های بارز چنین تلاش ویرانگر است . اگر از یکطرف شاه امان الله بر تغییرات ظاهری ، شتاب زده و نا هماهنگ با شرایط کشور تمرکز نمود سازمانهای استخباراتی و جواسیس بریتانیای کبیر وقت، با استفاده از همین زمینه و با سودجویی از عقیمانده گی عمومی جامعه و استخدام گویا رهبران مذهبی و روحانی بمثابه عامل اصلی آفرینش فاجعه و بحران مسیر تاریخ کشور را به بیراهه کشاند .

همچنان تغییرات غیر طبیعی در زنده گی سیاسی و اجتماعی کشور و تبدیل اقتصاد نسبتاً متوازن به اقتصاد عملاً متکی به انحصار دولتی و نگاه ایدیولوژیک به مسایل سیاسی و اجتماعی و امروزه تعویض آن به اقتصاد لیبرال و بی بند و بار تحت نام اقتصاد بازار آزاد ، ( توأم با برخورد ایدیولوژیک از زاویه دیگر ) تقلید دیگری بود که به فرصت های جدید مداخله گری بیگانه گان در قالب بنیاد گرایی انجامید.

بعد از رویداد های ثور ۱۳۵۷ شاهد نتایج بد تازاندن شرایط ( هرچند با پشتوانه نیت نیک ) بودیم که یکبار دیگر تقلید بر شناخت غلبه کرد و به توسعه و گسترش جنگ استخبارات در افغانستان زمینه داد ، تجاوز نظامی اتحاد شوروی وقت با بزرگترین اشتباه عمدی غرب ( استفاده ابزاری از بنیاد گرایی توسط ایالات متحده و متحدین آن ) همراه گردید که بصورت سیستماتیک در ایجاد ، تقویت و تسلط طالبان ، در بعث بعدالموت جبهه شمال، نتایج کنفرانس اول بن و اینک در پروسه صلح کرزی و دیپلماسی بخش افغانستان ایالات متحده و ناتو بار تکرار گردیده ، عملاً به چلنج بزرگ برای کشور های طراح آن مبدل گردید که انعکاس آن در روابط ایالات متحده ، «جهادیان» طالبان و پاکستان به روشنی بازتاب دارد .

## گره کار در کجا است ؟

به نظر من این اساسی ترین سوالی است که باید پاسخ یابد ، این پاسخ هرچند به نگاهی به گذشته نیاز دارد ولی این نگاه بیش از آنکه کاوشی در کرونولوژی رویداد های تاریخ باشد و یا در محدوده تبلیغات ، شعار ها و انتقام جویی های میان گروهی خلاصه شود ضروری است که نتیجه گیری سیاسی از گذشته به قصد آموزش از خطا ها، دستاورد ها و اشتباهات بمنظور انکشاف و استحکام فکر سیاسی افغانی باشد . این نتیجه گیری باید از آنالیز صدها پاسخ اشخاص ، محافل ، گروه ها و تشکل ها استخراج گردد. در غیر آن خطر تکرار تجارب تلخ خود حق بینی و خود محوری بعید از امکان نیست که نتایج طبیعی آن تعمیق اختلافات میان افغانی و تیشه به پای خود زدن است که اینک در نتیجه همین خود حق پنداری و دیگر ستیزی که مشخصه تمام تمایلات چپ ، راست و میانه در کشور ماست، نه تنها حرکت بسوی تفاهم روی اصول ستراتیژی ملی و توافق بر سر اولویت های ملی نا ممکن گردیده بلکه مردم کشور درگیر جنگ تحمیلی بی اند که در طول چار دهه ، ( بدون تغییر اهداف و لی با تغییر چهره ها و کرکتر ها نام های مختلف به آن داده شده ) ، چون دوزخ دهن گشوده و قربانی های خود را فرومی بلعد . این هیولا نه تنها تمام افغانستان را درنوردید بلکه مراکز صدور منطوقی خود را نیز به آتش کشید و پای قدرتهای بزرگ و کوچک جهان را زیر نام مبارزه با تروریسم و در واقع مدیریت پروسه ترور به نفع اهداف ستراتیژیک خویش به کشور و منطقه باز نمود.

درین جنگ (اگر این ترکیب را بپذیریم ) «اشتباهات عمدی» زیادی رخ داد و این پروسه هنوز هم ادامه دارد ، دلایل و خاستگاه این گویا اشتباهات بر میگردد به ماهیت پروسه مذکور که در عقب آن برنامه های ستراتیژیک استخباراتی قرار دارند که به هیچ قاعده ، قانون و اخلاق پایبندی نداشته و « هدف » کلیه وسایل آنها را « توجیه » میدارد. در واقع افغانستان به میدان داغ جنگ های نیابتی مبدل گردیده که در آن بار ها دشمنان به دوستان و دوستان به دشمنان تبدیل شدند که خود بی هدفی جنگ را برای جنگنده ها و هدفمندی آنها برای مراکز مدیریتی نشان میدهد و اما درین جنگ برای همیشه یک دشمن مشترک و دایمی وجود دارد و آن افغانستان و منافع مردم این سرزمین است . آنکاهی که تلاشهای مشترک دولت جمهوری افغانستان به ریاست داکتر نجیب الله و سر منشی سازمان ملل متحد به مرحله اقدام عملی مشخص رسید، تمام جوانب استخبارات متضاد الاهداف و باند گروپهای وابسته به آنها در جبهه واحد اعلام نشده باهم قرار گرفتند مرزها میان «چپ» و «راست» و «میانه» فروپاشید ، یکشبه « کمونیست» « خالد ابن ولید» شد و اشرار مجاهد تا عملیه صلح را که مانع تحقق اهداف مشترک شان بود عقیم سازند . تا جائیکه حتی بزرگترین

دموکراسی های جهان با سخاوت در خدمت ضد خود قرار گرفتند ، آنها خواستند بدین وسیله پوز حریف را به خاک بمالند و آنرا که میتوانند بدوانند تا از رمق بیافتد ، در حالیکه خود نیز همین فاصله را در پشت آن دویدند و حال که حریف از پا افتاده دارد « دم راستی » میکند اینک اینان را اعمال ناسنجیده شان میدواند ، معلوم نیست تا کجا؟! واما برای افغانها ماهیت پروسه هنوز تغییر نه نموده است، امروزه نیز هر گام که به سمت صلح و ترقی برداشته شود ، صرفنظر از آنکه چه کسی آنرا بر میدارد با مقاومت مشابه رویرو میگردد. درین « آینه » میتوان عمق و گستره فاجعه را به روشنی دید و به نا درستی و تبلیغاتی بودن روشی که به جنگ داده اند( « جنگ آزادیخواهی » ، « جنگ داخلی » ، «جنگ مذهبی» ، « جنگ تباری» و..و.و اطمینان حاصل نمود. و باور نمود که این فقط جنگ ارتقا و ارتجاع است که تا تسلط کامل یکی بر دیگری ادامه خواهد یافت .

این اشتباهات عمدتاً از زیر بار نرفتن غرب در برابر این حقیقت ناشی میگردد که بنیاد گرایی یک تفکر است که درست در برابر دموکراسی و ترقی قرار دارد . آشتی دادن هر دو یک توهم است و استفاده از بنیاد گرایی یا بعباره دیگر بازی با آن برای تحقق اهداف خود دفع الوقت خطرناکی است که « سپتامبر ها » و « ممبی ها » می زاید .

در راه رفع بحران، شاید یکی از با اهمیت ترین کارها شناخت، توضیح و تعریف بحران افغانستان و دریافت پاسخ به این پرسش باشد که چرا سرزمین ما مواجه به بحران گردید. راه بسوی رفع و یا تعمیق بحران از همین نقطه ( شناخت ) آغاز میگردد.

بحث بالای بحران افغانستان اگر طبق معمول ادامه یابد ، یعنی از نگاه وابسته به طرز تفکرها ، تشکل ها و محور های قدرت الهام بگیرد و برای تمام سؤالات پاسخ های از قبل تعیین شده که از منافع گروه خاص نشأت نموده ، داشته باشد، بدون تردید به جای تفاهم همگرایی و تشریک مساعی ، بسوی تعمیق تفاوت ، تناقض و مقابله راه میگذارد . باید محوری برای بحث و نتایجی که ازین بحثها بدست میآید تعیین گردد، این محور میتواند تنها بر پایه ی رجحان منافع افغانستان و انسان که درین سرزمین زنده گی مینماید تأسیس گردد و برای تأسیس این محور به عوض مبلغ ، تیوریسن ، میشر و ایدیولوگ به روشن فکر ضرورت است که پا پیش گذارد و بجای آیه های یأس و یا طمطراق ، حقیقت را همانطوریکه است توضیح ، و به جای نصیحت کردن و بحث های عام غیر مسولانه ، مسولانه راه نشان دهد و سخن مشخص و سیاستهای قابل تحقق عرضه دارد . . . .

قبل از جستجوی راه های عبور از بحران، دریافت نگاه جدید و مؤثر که بر عینیت های پروسه بحران متکی باشد ضرورت است که میتواند از میان بحث ها و تبادل نظر در سطح کشور، از میان دیالوگ ملی که هدف آن رفع بحران باشد، استخراج گردد.

باوجود امکانات واقعی مادی و معنوی، از مدت هاست که افغانستان کشور فقیر و عقب نگه داشته شده است ولی اینک اندیکس های چون فاسد ، خطرناک و بی ثبات نیز بر آن علاوه گردیده است .

### چرا چنین است؟

درین رابطه پرسش های بسیار جدی هنوز وجود دارد که جواب نیافتته و یا اینکه به آن جواب نادرست داده شده است ، هرچند فعالیت سالهای اخیر دانشمندان و روشنفکران کشور امید به دریافت پاسخ های درست را افزوده است ولی از بخت بد و یا شاید از عادت بد تلاشهای زیادی « نبش » را جانشین کاوش و تحلیل ساخته و پاسخ سؤالات امروز را از دفاتر فیلسوفان قرون گذشته میجویند و تعدادی زیادی هم هستند که منتظر اند تا این یا آن دانشمند انگلیسی و آمریکایی و ایرانی و کی وکی اوضاع افغانستان را آنالیز نمایند و ایشان مقالات خود را با فهرست وسیعی نقل قولهای حق و ناحق از گفته های این بزرگان آذین بندند و بر آن برجسپ تحقیق علمی بزنند . وبی توجه به اینکه اکثر این گویا تحقیقات و تحلیلات تلاشهای هدفمندی اند که منافع اقتصادی -سیاسی ستراتیژیک خاصی را مدنظر دارند ، به این دل خوش میکنند که سعی نموده اند تا حد ممکن تمام منابع معتبر جهانی را در خدمت تحلیل خویش قرار دهند و اما عده ی هم کم نیستند که چنان ذهنیگرانه و توجیه گرانه «تحلیل» میکنند که نه تنها راه غلط را برای استخراج نتایج غلط هموار مینمایند بلکه تخم نفاق را در میان اقوام ساکن در کشور پاشیده به جنگی رهنمون میگرددند که هر باری که در گرفته تمام هستی مادی و معنوی مردم ما را بکام خود فروبرده و برای قرنهای به عقب کشانده است

به یک نمونه ازین تلاشها از شخصی معتبر که از لحاظ تجربه و موقعیت سیاسی اش توقع بزرگی از آن وجود دارد مراجعه میکنیم وی در مورد کنفرانس اول بن مینویسد: «یکنفر از گروه شاه حاضر در کنفرانس در برابر کرزی کاندید کرد، در انتخابات اکثریت قریب به اتفاق آرا را از خودنمود، بخاطری که «از یک تبار بود» پذیرفته نشد و کرزی پشتون تبار برنده شناخته شد و برهان الدین ربانی تاجیک تبار رهبر جمعیت اسلامی که بعد از سقوط رژیم طالبان دوباره در راس قدرت تکیه زده بود بموافقه یاران و پیروان بی وفایش مورد تهدید قرار گرفت که باید قدرت را به کرزی تسلیم دهد و کرزی را هلیکوپتر های نظامی در ارگ سلطنتی پیاده ساخت و قدرت را تسلیم شده تاج پوشی صورت گرفت این عمل کرد ها آمریکا را اشغالگرو حامی شونیزم نمایش داد.» - ۳ -

خواننده گرانقدر متوجه خواهد بود که یک مسله بسیار بزرگ و پیچیده چون حمله بر یک کشور ، همخوانی بسیار گسترده جهانی با این حمله ، برنامه های کثیر الجوانب و طویل المدتی قدرتهای بزرگ جهان در منطقه را از پشت عینک عصبیت تباری دیدن و توضیح نمودن به کدام پیمانانه سطحی و اغوا کننده اذهان عامه بوده برای پنهان نمودن آدرس اصلی و اهداف آن از یکطرف و به هم اندازی مردم کشور از طرف دیگر چه نقش و اثر از خود بجا میگذارد . ازینجاست که دریافت پاسخ درست به پیچیدهترین سؤالات مطرح اینک پیچیدهتر شده می رود و ترویج مخالفت های بین الافغانی زمینه های مساعد برای ادامه و تعمیق وضع موجود که مشخصه آن مردم زدایی و تحمیل استعمار است را مهیا میسازد .-

تصویب قانون اساسی دهه دموکراسی ، طرح و تطبیق پلانهای پنج ساله در قبل و بعد از تصویب قانون اساسی گامهای مثبتی بودند که در زیر فشار تقاضای شرایط وقت برداشته شدند ولی تبدیل آن به اقتصاد عملاً متکی به انحصار دولتی و نگاه ایدیولوژیک به مسایل سیاسی و اجتماعی و امروزه تعویض آن به اقتصاد لیبرال و بی بند و بار تحت نام اقتصاد بازار آزاد ، (باز هم برخورد ایدیولوژیک به شیوه و نگاه دیگر ) تقلید دیگری بود که به فرصت سوزی دیگری انجامید.

ما بعد از رویداد های ثور ۱۳۵۷ شاهد نتایج بد تازاندن شرایط ( هرچند با پشتوانه نیت نیک ) بودیم که یکبار دیگر تقلید بر شناخت غلبه کرد و جهت توسعه و گسترش جنگ استخبارات در افغانستان زمینه داد .

تجاوز نظامی اتحاد شوروی وقت با بزرگترین اشتباه عمدی غرب ( استفاده ابزاری از بنیاد گرایی توسط ایالات متحده و متحدین آن ) همراه گردید که بصورت سیستماتیک در ایجاد ، تقویت و تسلط طالبان ، در بعث بعدالموت جبهه شمال ، نتایج کنفرانسهای اول و دوم بن و اینک در پیروسه صلح کرزی و دیپلماسی بخش افغانستان ایالات متحده و ناتو این اشتباه بار بار تکرار گردید ه عملاً به چلنج بزرگ برای کشور های طراح آن نیز مبدل شد که انعکاس آن در روابط ایالات متحده و پاکستان به روشنی بازتاب دارد .

این اشتباهات عمدتاً از زیر بار نرفتن غرب در برابر این حقیقت ناشی میگردد که بنیاد گرایی یک تفکر است که درست در برابر دموکراسی و ترقی قرار دارد . آشتی دادن هردو یک توهم است و استفاده از بنیاد گرایی یا بعباره دیگر بازی با آن برای تحقق اهداف خود دفع الوقت خطرناکی است که « سپتامبر ها » و « ممبی ها » می زاید .

بازی گفتگو با طالبان و گروه حقانی بیش از آنکه صلح را به مفهوم دقیق کلمه مدنظر داشته باشد ، روشنفکر زدایی و سلب آزادی های مدتی و از جمله سلب حقوق زنان را محتمل تر ساخته است . ورود « قطعه » شورای علما در بازی امتیاز طلبی های گروه حاکم و حمایت کرزی از فیصله های آن شورا به این تشویش بعد عملی داده است .

نه دولت و نه روشنفکران و تحصیل کرده ها، نه سیاسیون و اهل خبره ، نه سازمانها و حلقات سیاسی ، هیچکدام تا هنوز از منافع ملی تعریف روشن و واضح ارانه نداشته اند ، هر قوم ، هرگروه سیاسی ، انتیکی و مذهبی ، حتی در مواردی افراد و اشخاص منافع محدود خود را زیر نام منافع ملی مطرح میدارند و بدینترتیب سنگهای گران تر و زمخت تری را در روی راه ملت سازی اضافه میکنند .

وضیعت نشان میدهد که نه تنها با سیاستهای ناکام گذشته ( ۱- سیاست های معامله گرانه مبتنی بر امتیاز دهی مادی به آنانیکه به دموکراسی اعتقاد ندارند ، ۲- تضمین حضور آنان در جریان بازی ۳- عدم تمایل به مبارزه قاطع بر علیه آنان به حیث جریان فکری مخالف دموکراسی و ترقی ) وداع صورت نگرفته بلکه این سیاستها هنوز هم گزینه های اصلی روی میز اند.

در ظاهر امر طالبان و شبکه حقانی طرف جنگ و مبارزه اند ولی در خفا وجود روابط گسترده با آنان تا سرحد حمایت و تمویل مالی مستقیم و غیر مستقیم صداقت این پروسه را زیر سوال میبرد.

بزرگترین خطر درین پروسه تقابل اسلام با دموکراسی است که آگاهی عامه را به انحراف سوق میدهد ، منابع اصلی این خطر باز هم برمیگردد به سیاست غلط و ناکام استفاده ابزاری از اسلام سیاسی بنیادگرا که هنوز هم گزینه اصلی در پروسه انتقال مطرح است

بحران افغانستان از دو منبع ( پنهان و آشکار) تغذیه میشود که هیچکدام را نمیتوان فرعی و ثانوی خواند هرچند یکی از دیگری هم نشأت کرده باشد

## در بعد آشکار

نبود اجندای ملی و تعریف دقیق از منافع ملی

تعبیر محدود از منافع در حدود تشکل ها و اقوام تحت نام پر ادعای منافع ملی

تبدیل همین منافع محدود به وسیله معاملات آشکار و پنهان با محور های قدرت داخلی ، منطقوی و جهانی

شرکت دادن امکانات نامبرده در جنگ های نیابتی به سود پروژه های استخباراتی که به اشکال و شیوه های گوناگون در تمام عرصه ها و سطوح زنده گی کشور ادامه دارد

نهادینه شدن فرهنگ جنگسالار از رویکرد های دیگر و خطرناک این عرصه است که عامل ثبات آن برمیگردد به قوانین کشور و بصورت اخص قوانین انتخاباتی که از برکت آن خلای احزاب و تشکلهای سیاسی و اجتماعی را خیلی راحت و بدون مزاحمت قوماندانهای ملیشه ، تنظیم های سیاسی - مذهبی که مخصوصاً در بیرون از شهر ها با ترویج رعب و هراس جای پا باز نموده اند و هسته های مورد حمایت استخبارات خارجی پر مینمایند ؛

وموثر تر از همه سیاست های چند پهلوی و فاقد ثبات حاکمیت در افغانستان و حامیان خارجی آنست . تصادم منافع محور های متفاوت و متضاد در افغانستان (درحالیکه هر محور در درون خود در نتیجه وجود منافع جداگانه اهداف جداگانه را تعقیب و در صورت تصادم منافع به اختلاف میرسند) یکجا با فکتور های داخلی طوریکه در آغاز تذکار یافت کلیتی را بنام بحران افغانستان بوجود آورده است که هم مدیریت بحران و هم پروسه عبور از بحران افغانستان را به حد اعلی پیچیده گی رسانیده است . درین میان رقابت محور های منطقوی و جهانی بر سر مدیریت بحران و نظارت بر عملکرد این پروسه و مخصوصاً نظارت بر عملکرد بنیاد گرایی فعال در بحران پروسه عبور ازین وضعیت را به چالش بزرگ مواجه ساخته است و طوریکه معلوم می شود این رقابت ها نه تنها به ختم بحران مساعدت نمی نماید بلکه عامل اصلی تشدید آن محسوب میگردد .

## بعد پنهان و پوشیده از انظار

مشخصه اصلی این بعد تسلط فرهنگ روستایی و استفاده ابزاری از آن توسط ادارات استخباراتی بیگانه گان در کشور ماست

تجربه چندین حاکمیت نشان داد که نه تنها شهر های افغانستان توسط دهات انکشاف نیافته محاصره شده ، بلکه سیاست این کشور نیز انعکاس همین معادله (حتی در شهر های نسبتاً پیشرفته نسبت به دهات) است . اگر ما بحث عوامل و بحث وسایل را موقتاً جدا کنیم دیده می شود که در تغییرات و تعویض های سیستم ها و حاکمیت ها در کشور (به جز از سقوط شاهی و جمهوری داوود خان) تمام تغییرات در حکومتات و سیستم ها بر پایه همین معادله بعمل آمده است یعنی تغییرات با استفاده از فشار گروه های که هم نیروی خود را از روستا ها تدارک می بینند و هم محل اختفای شان روستاهای عقب نگهداشته شده است بعمل آمده که متأسفانه بنابر

عقب‌مانده گی عمومی روستا ها و سو استفاده عوامل بیرونی از معتقدات مذهبی و ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی در رسیده گی و کنترل روستا ها و مبارزه با عوامل استخبارات بیگانه زمینه‌های مساعدی برای فعالیت‌های استخباراتی خارجی ها هم محسوب می‌گردد

عقب‌مانده گی عمومی ، ضعف اداره مرکزی و بینش مسلط دهاتی همیشه توالی و تداوم بحران را تغذیه نموده و تغذیه خواهد کرد . این نکته بسیار اساسی و با اهمیت است: یا روستا ها باید تغییر نمایند ( که نقش اقتصاد و تعلیم و تربیه درین پروسه اهمیت استثنایی دارد ) تا در تغییرات بعدی عنصر دموکراسی معطوف به پیشرفت و ترقی به جایگاه تعیین کننده برسد و یا منتظر بود که قوت‌های عقب گرای ضد ترقی ، ضد دموکراسی و ضد حیات مدنی از موضع بینش دهاتی بر حد اقل دست‌آورد های موجود بتازد و آنرا از بنیاد براندازد . -

از آنجائیکه تغییر بینش روستایی و انکشاف اقتصادی اجتماعی پروسه دشوار و زمانبر است لذا نقش و اهمیت حکومت و وضعیت در حال گذاردن جوامع عقب‌مانده و از آنجمله در افغانستان اهمیت استثنایی کسب مینماید

در وضعیت موجود در تمام کشور و بصورت اخص در دهات نقش حکومت در سمتگیری جریان رشد تعیین کننده و اساسی مینماید زیرا جامعه مدنی و پروسه های بنیادی که جامعه مدنی بر آن استوار است ، در دهات و روستا ها پروسه های کاملاً نا شناخته اند که تأمین حمایت از آن‌ها قبل از همه خواهان تغییر تفکر و بینش روستاییست و اکنون که در نتیجه گسترش تماس جوامع شهر نشین با دنیای خارج و حضور نیروهای خارجی در کشور روشن فکر کشور ما را ( که شدیداً به روشنگری نیاز دارد ) به تبعیت و بعضاً تقلید از دست‌آورد های مدنی دنیای خارج متمایل ساخته است و دولت هم در زیر فشار های سیاسی و اقتصادی دوتر ها، علرغم نیت باطنی خود به سمت ترقی و دموکراسی چراغ میدهد عملکرد حکومت به حیث وسیله مساعد کننده اشتراک دموکراتیک مردم در حیات سیاسی شان عنصر با اهمیت محسوب می‌گردد. اگر به این نتیجه گیری به توافق برسیم آنگاه مسله اصلی این خواهد بود که دستگاه که تحولات کشور را به سمت ترقی و پیشرفت هدایت نماید ، چه از لحاظ شکل ، چه از لحاظ توانایی و چه از لحاظ اراده و تصمیم دستگاه حاکمه موجود و اپوزیسیون مسلح آن نخواهد بود زیرا اینها همه تافته های بافته شده از تار و پود همجنس اند که به ذوق بازار و ضرورت زمان رنگ آمیزی شده اند . اپوزیسیون موجود، حتی قدرت طرح متفاوت ندارد چه رسد به اینکه دوران جدیدی را پی ریزی کند، پوزیشن و اپوزیشن موجود در واقع دوستان مخالف شده بر سر تقسیم قدرتی است که بر پشتوانه سلاح و پول بیگانه استوار است . اپوزیشن چه میخواهد !؟

همان حکومت تیوکرات ، همان خط مشی تقسیم قدرت میان « جهادیان خودی » ، همان شیوه اداره متکی بر هدایات و مدیریت استخبارات خارجی .

جستجوی امکانات نجات درین محیط و به بازوی کرکتر های فعال آن خود فریبی است .

واما سیستم ها و دولت ها «مانده» نیستند که از آسمانها نازل شوند ، در عین حال رویداد های جداگانه در مقاطع مختلف تاریخی نشان داده است که تازاندن شرایط و تحمیل سیستم های مبتنی بر دید ایدیولوژیک ( صرفنظر از خوبی و بدی نیات که در عقب آن قرار دارد ) تجارب ناکامی بوده اند که جامعه را محکوم به تحمل درد های جانکاه ناشی از زایمان طفل نارس ساخته است .

صلح مقدمه ناگزیر پروسه عبور از بحران است ، با این قید که دارای سمتگیری ترقیخواهانه باشد ، توقف موقتی جنگ بر پایه تقسیم قدرت میان نیروهای رجعت پسند ، صلح نیست . سقوط آزاد در عمق ناپیدای بحران است.

با همین اشاره کوتاه تاسیس دولت برآمده از تفاهم بین الافغانی را با سمتگیری که ترقی اقتصادی و اجتماعی را مد نظر داشته باشد امکان عملی میدانیم که راه بسوی عبور از بحران را می‌گشاید . این دولت مسلماً که نمیتواند بر پایه ی گرایش های فکری و سازمانی مشخص و یا ائتلافی تشکیل گردد ( مخصوصاً ائتلاف به مفهوم که دریک دهه اخیر اساس « گسست ها و پیوست های » مدعیان « قدرت » جهادی افغانستان را تشکیل میداد . ) اساس چنین دولت باید بر منافع ملی « منافع مشترک در مقیاس کشور » استوار باشد ، با عطف توجه به این مسله که این منافع ، معلوم بدون کمترین ابهام ، مشروح و توافق شده باشد . در وضع موجود واژه منافع ملی به پوشش تمایلات گروها و اشخاص مبدل گردیده و تمام اقدامات درین راستا با استفاده ازین ادعا توجیه می‌گردد.

رشد و تکامل تدریجی این پروسه در جهت تعالی، و در گام نخست عبور از بحران را که معنی آن بسیار عمیق تر و گسترده تر از ختم جنگهای تباری تنظیمی و مذهبیست، یقینی ساخته میتواند.

ما از اهمیت انجام این وظیفه تاریخی به خوبی واقفیم و بر آن تأکید میگذاریم و حاضریم صرفنظر از مناسبات و روابط سیاسی ما با گروه ها و شخصیت ها، در چوکات تعریف شده و واضح مطالبات منافع ملی، در تحقق اهداف تعیین شده و توافق شده این پروسه مساعی خویش را مشترک سازیم.

چنین دولتی باید ایجاد شود، جهانی که مدعی حمایت از صلح، ثبات سیاسی و ترقی افغانستان است باید چنین یک روند را از لحاظ سیاسی و اقتصادی حمایت و زمینه های بالنده می آنرا مساعد سازد. جهان در نبود بنیاد گرایی مصون تر است، در تعجبیم که قدرت های بزرگ اقتصادی و نظامی چرا با پول و خون خویش برای خود غم میخرد، در روز روشن که افق دید گسترده است دورتر از پیش پای خود را دیده نمیتواند و با استفاده ابزاری از بنیاد گرایی آرامش خود و جهان را به مخاطره می اندازد.؟؟

۱ - برگرفته از یاداشتهای رزاق مامون از ملاقاتش با رئیس جمهور حامد کرزی .

۲ - برگرفته از ساقی نامه ی منسوب به حافظ شیرازی

۳ - از پرسش و پاسخ سایت انترنیتی آریایی با محمد بشیر بغلانی سابق وزیر عدلیه